

سخنرانی هوگو چاوز رهبر ونزویلا  
در « مجمع جهانی سوسیالیسم »

## ونزویلا در مسیر سوسیالیسم خود گردان

کاپیتالیزم رفتی است، اما به شرط الگوی سوسیالیسم

من تحت تاثیر بسیاری از رهبران « قدیمی » بوده ام . برخی از این رهبران بسیار قدیمی هستند، برای مثال « عیسی مسیح » یکی از بزرگترین انقلابیون و مبارزان ضد امپریالیسم در تاریخ جهان است. مسیح واقعی، حامی فقرا بود . . . سیمون بولیوار، مردی بود که سرزمین ها را در نوردید و مردم را آکنده از امید کرده و به آزادی آنها یاری رساند . . . یا دکتری آرژانتینی که نشسته بر پشت موتور سیکلت به امریکای مرکزی آمد و شاهد حمله به گواتمالا در سال 1955 بود، تجاویزی که تنها یکی از انبوه موارد خیانت امپریالیسم امریکای شمالی در این قاره است .

بگذارید یادی هم از پیرمردی با ریش بلند؛ فیدل کاسترو بکنم . . . یا آبرولیما، آرتیگاس، سان مارتین، امیلیانو زاپاتا، پانچو ویلا، ساندینو، مراتسان، توپک آمارو و . . . من از تمامی این مردان پیر و کهن الهام گرفته ام .

این مردان کهن هر کدام به باوری تعهد داشتند، از اعمال قلب خود این تعهد را احساس می کردند. من اکنون آنها را درک می کنم، چرا که خود نیز به باوری متعهد شده ام، تعهدی شدید. این مردان کهن اکنون همگی بازگشته اند! امروز چندی میلیون هستیم.

یکی از این مردان کهن، هنگامی که دستها و پاهایش به اسب بسته شده بود و جسمش چند پاره می شد، هنگامی که امپریالیست هایی که همواره شرور و خشن و بیرحم بوده اند - و امپریالیسم همیشه فارغ از پوشش و زبانی که بر می گزیند بیرحم و خشن و سرکوبگر هست - تصور می کردند از شر وجود او رها شده اند، هنگامی که مرگ را احساس می کرد فریاد زد: « من امروز می میرم اما روزی باز خواهم گشت و آن گاه نه یک تن که میلیونها تن خواهم شد. » آتاهولایا اکنون در قالب میلیونها تن بازگشته است.

توپک آمارو نیز بازگشته و در جسم میلیونها تن حلول کرده است. بولیوار، زاپاتا و دیگران نیز هر یک تبدیل به میلیونها تن شده و بازگشته اند. آنها بازگشته اند و در کنار ما قرار گرفته اند، در همین استادیوم گیگانتینو ( محل برگزاری سخنرانی )

من هرگز احساس « رئیس جمهور » بودن نداشته ام. ریاست جمهوری و رئیس جمهور بودن تنها یک « موقعیت » است.

من همان نقشی را در یک « تیم » بر عهده دارم که دیگران نیز ایفا می کنند. من یک سرباز هستم. من مردی هستم متعهد به تصویری که از « دنیایی دیگر » باور خود دارد، دنیایی « بهتر » که تحقق آن برای حفظ این کره الزامی است. من تنها یک شبهه نظامی دیگر در خدمت انقلاب هستم .

من از بدو ورود به مدارس نظامی یک مائوئیست بودم. من آثار چه گوارا را مطالعه کرده ام و نوشته های بولیوار، نطق ها و سخنرانی های او را خوانده ام. این روند من را تبدیل به یک مائوسیت بولیواریایی کرد، ترکیبی از هر دو تفکر .

مائو می گوید برای هر انقلابی ضروری ترین مساله تبیین شفاف و واضح دوستان و دشمنان است. در امریکای لاتین، این امر از اهمیت بسیاری برخوردار است.

من متقاعد شده ام که تنها راهی که می تواند ما را از این سراسیمگی و همزمان سردرگمی تاریخی، که اکنون قرن هاست سایه شوم خود را بر سر ما گسترانده است نجات بخشد «انقلاب» است .

«جنوب» به باور ماریو بندتی ( نویسنده اروگوئه ای) واقعیتی ملموس است. انقلابیون بسیاری در امریکای شمالی و اروپا حضور دارند، اما من بر این باورم - و شاید هم در باور خود دچار اشتباه شده باشم - که این جنوب است که در آن بیشترین میزان آمادگی و همزمان نیاز به تغییری جدی و اساسی احساس می شد .

در دهه 1950، در جریان اجلاسی که به شکل گیری جنبش عدم تعهد منجر شد، برای نخستین بار مفهوم « جنوب » هم متبلور شد. از آن زمان تاکنون، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سقوط دیوار برلین و حوادثی که اشتیگلیتس از آنها به عنوان « رویدادهای شادی آفرین دهه 90 » یاد می کند، باعث شد تا ما در طی مسیر دچار وقفه شویم. ما همه درگیر این شادی بودیم: پایان تاریخ، عصر فن آوری و در نهایت انسداد و انجماد تحرک های منبعث از شکل گیری مفهوم « جنوب ». در این میان هیچکس انتظار آوار شدن بهمنی را که از سوی واشنگتن به سوی ماگسویل داشته شده بود، نداشت .

استعمارگری نوین در لباس نئولیبرالیسم در حال گشودن راه خود بود . سیاست های صندوق بین المللی پول هم در این میان نطفه شوم استعمار نوین را در بطن امریکای لاتین جای می داد .

اکنون با مشاهده این تحولات، فرصتی طلایی به وجود آمده است تا بر این موضوع تاکید کنم که برای نجات جهان، آن چه که در مرحله نخست بدان محتاج هستیم بازیابی مفهوم « جنوب » است .

بازیابی مفهوم جنوب، اما از چه اهمیتی برخوردار است؟ شاید بسیاری از ساکنان شمال این موضوع را در نیابند که آینده « شمال » بستگی به « جنوب » دارد چرا که اگر ما ندانیم که چه باید انجام دهیم، اگر واقعا تلاش نکنیم که جهان بهتری را محقق سازیم، یا اگر در این راه شکست بخوریم، در ورای تفنگداران امریکایی و بمب های مرگ آفرین «آقای بوش» و تلاش او برای تحمیل دکترین خود به همگان باید نظاره گر نابودی جهان باشیم. این روند تنها در صورتی قابل توقف است که قدرت کافی و انسجام لازم در جنوب برای مقابله با آن وجود داشته باشد .

حتی پیش از نوب شدن انبوه یخ های قطبی و غرق شدن تمامی کشورها زیر اقیانوسی از آب، این کره خاکی شاهد صدها نزاع خونین دیگر خواهد بود. مردمان جهان حاضر نخواهند بود تحمیل مدل نئولیبرال را بدون هیچ مخالفتی قبول کنند. آنها ترجیح می دهند در مبارزه ای رویاروی جان خود را از دست بدهند تا از گرسنگی تلف شوند.

تروتسکی می گوید که هر انقلابی نیازمند **تازیانه** «ضد - انقلاب» است. ما این تازیانه را با تمام وجود احساس کرده ایم. تبعیض اقتصادی، اجتماعی و حتی رسانه ای، تروریسم، بمب، خشونت، خون و مرگ، کودتا، نهادهای نمایشی، فشارهای بین المللی و ده ها تازیانه دیگر. امپریالیسم همواره قصد داشته است ونزوئلا را تبدیل به کشوری فرمانبردار کند و قدرتی فرا ملی را بر فراز قانون، نهادها و خواست مردم حکمفرما کند. مردمان ونزوئلا اما در این میان به الیگارشی نشان دادند که هرگز تسلیم نخواهند شد .

ما مقاومت کردیم. ما از خود دفاع کردیم و سپس در موقعیت حمله متقابل قرار گرفتیم. حاصل این شرایط در سال 2003 مشخص شد. شرکت نفت ونزوئلا پس از مدت های طولانی سلطه الیگارشی و امپراطوری امریکای شمالی، بار دیگر از آن ملت شد .

ما اکنون 4 میلیارد دلار را به سرمایه گذاری اجتماعی، آموزش، بهداشت و مسکن اختصاص داده و فقیرترین اقشار اجتماع را از آن بهره مند کرده ایم. نئولیبرال ها می گویند ما پول خود را به هدر می دهیم و آن را روانه زباله دان می کنیم . . . واقعیت این است که

آنها ترجیح می دهند ثروت را با معاملاتی غیر واقعی و نا سالم میان خودشان تقسیم کنند تا به دیگران سهمی نرسد. ما برای آموزش همگان را دعوت کرده ایم، مادر بزرگ ها، نوه ها و تمامی افرادی که در فقر بدبختی زندگی می کنند .

ما سیستمی را آفریده ایم که به حدود نیم میلیون نفر سالانه 100 دلار پرداخت می کند. این رقم در مجموع به 600 میلیون دلار بالغ می شود، مبلغی که پیش از این از ما سرقت می شد، اما اکنون ما با توزیع آن میان فقرا و نیازمندان به آنان قدرت دفاع از خود و همزمان رهایی از فقر را داده ایم. ما ثروت ملی را برای رها کردن ملت از فقر به کار گرفته ایم .

ماموریت ما، اما پایان نگرفته است. ما هنوز هم ماموریت های دیگری در پیش داریم. نبردی صلیبی، اما در درون مرزهای خود؛ نبردی که نیازمند حضور همگان است، اعم از نظامی و غیر نظامی، پیر یا جوان. جوامع ملی و محلی نیز در این میان باید نقشی را بپذیرند. کوبای انقلابی در این راه پیشگام شده است .

امروز **25 هزار** دکتر و دندانپزشک کوبایی به همراه پرستاران مرد و زن ونزوئلایی، در میان فقیرترین اقشار کشور ونزوئلا زندگی می کنند. در سال گذشته 50 میلیون مورد بیماری توسط این افراد مورد مداوا قرار گرفته است ، به عبارت بهتر به ازای هر ونزوئلایی دو بیماری !

پیش از این، هزینه مربوط به بهداشت و درمان از کشور خارج می شد . پیشتر، آموزش خصوصی شده بود؛ طرح امپریالیستی با اندیشه ای نئولیبرال. سیستم خدمات بهداشتی هم خصوصی شده بود. خصوصی شدن بهداشت هرگز قابل قبول نیست چرا که دستیابی به درمان از اصول ابتدایی حقوق بشر است .

بهداشت، آموزش، آب، انرژی، خدمات عمومی و . . . را نمی توان در اختیار بخش خصوصی قرار داد چرا که مانع دستیابی مردم به آنها می شود. این مسیر تنها به وحشی گری منتهی می شود. کاپیتالیسم یعنی وحشی گری .

نزدیکی بیشربه سوسیالیسم. من هر روز بیش از پیش به این باور می رسم که نجات ما وابسته به طی یک مسیر است :دوری بیشتر از کاپیتالیسم و نزدیکی بیشربه سوسیالیسم . ما باید کاپیتالیسم را سرنگون کنیم، اما سرنگونی کاپیتالیسم نمی تواند از درون صورت بگیرد. کاپیتالیسم را باید با سوسیالیسم، برابری و عدالت سرنگون کرد. مسیر **سرنگونی کاپیتالیسم از سوسیالیسم می گذرد.**

من همچنین بر این باور هستم که سرنگونی کاپیتالیسم از طریق دموکراسی نیز امکان پذیر است، هر چند باید مراقب بود که منظور کدام دموکراسی است. قطعا دموکراسی که « سوپر من» مبلغ آن است نمی تواند کاپیتالیسم را سرنگون کند.

هر چند من در زمره تحسین کنندگان جدی چه گوآرا هستم، اما تفکر وی اکنون تحقق پذیر نیست. واحد چریکی او، شامل یکصد مرد در کوهستان، شاید در کوبا موفق عمل کرده است، اما شرایط در نقاط دیگر متفاوت است. به همین دلیل بود که چه در بولیوی کشته شد. تاریخ به ما نشان داده است که تئوری او مبنی بر « یک، دو، سه ویتنام» موفق نبوده است .

شرایط امروز با جنگ چریکی سازگار نیست. تشکیل هسته های چریکی که امکان محاصره آنها توسط رنجرها در کوهستان و یا تفنگداران دریایی وجود دارد - موضوعی که در قتل چه گوآرا روی داد و ما شاهد شکست گروهی متشکل از 50 چریک در برابر 500 سرباز بودیم - منطقی نیست. از سوی دیگر ما اکنون میلیونها نفر هستیم. آنها چگونه می توانند میلیونها نفر را محاصره کنند؟! باور کنید . . . شاید حتی ما بتوانیم آنها را محاصره کنیم !

می گوئید این امر در شرایط فعلی امکان پذیر نیست. من معتقدم که به تدریج این امر روی خواهند داد. امپراطوری ها گاهی محاصره نمی شوند بلکه از درون فرد می پاشند و در

نهایت سرنگون می شوند. امپراطوری مردم و تمامی امپراطوری های اروپایی در قرن های گذشته به همین صورت سرنگون شده اند. مطمئنا روزی این فروپاشی درونی در ایالات متحده، که هم اکنون هم چون خوره ای به جان آن افتاده است، امپراطوری امریکا را نیز سرنگون می کند. در آن زمان مردمان بزرگ سرزمین مارتلوترکینگ، مردمان بزرگ ایالات متحده و برادران ما آزاد خواهند شد.

ما هنوز اعلام پیروزی نکرده ایم، اما واقعیت نشان می دهد که در مسیر پیروزی گام بر می داریم، تنها باید هر روز زمینه تداوم حرکت را بیش از پیش فراهم کنیم. من هر روز به خواهران و برادران هم رزم این موضوع را یادآوری می کنم. همانگونه که «چه» گفته است ما نیازمند کارآیی انقلابی هستیم تا با بوروکراسی و فساد بجنگیم.

سال 2004 برای ما با موفقیت های سیاسی بزرگی همراه بود. گفته می شد که من به هر روشی برای جلوگیری از فراندوم متمسک می شوم. نئو لیبرال ها می گفتند که من از مردم هراس دارم، چه دروغ های عجیبی! من هرگز از فراندوم جلوگیری نکردم. اپوزیسیون باید مطابق شرایط مندرج در قانون اساسی در زمان مقرر امضاهای لازم را جمع آوری می کرد. این امر در نهایت بدون دخالت امریکا و به شکل قانونی صورت گرفت. ما با 60 درصد آرا در فراندوم 15 اگوست پیروز شدیم. میزان رای اکتسابی ما بیشتر از پنج سال قبل بود. در انتخابات منطقه ای نیز در اغلب 24 استان اکثریت را بدست گرفتیم. این فراندوم در نهایت گامی به جلو برای مدل سوسیالیستی خودگردان ما محسوب می شد. در سال های 2003 و 2004 ما شاهد تقویت اقتصاد ونزوئلا بودیم. صنعت کشاورزی ما رشد کرد. برای نخستین بار در طی دورانی طولانی ما می توانیم با غرور بگوییم که دیگر نیازی به واردات برنج نداریم، در غلات به خود کفایی رسیده ایم و با طی طریقی که به نجات کشاورزی کشور منتهی شد اکنون «استقلال غذایی» داریم.

اگر شما به این باور غلط رسیده باشید که دشمن شکست ناپذیر است، مطمئن باشید که هرگز توان شکست دادن دشمن را نخواهید داشت.

در تاریخ ویتنام را شاهد هستیم، کوبای انقلابی هم با گذشت چهار سال هم چنان در حال مقاومت است. ونزوئلا بولیواریایی نیز اکنون 6 سال است که مقاومت می کند. امپریالیسم امریکای شمالی روپین تن نیست.

توجه ضربه پذیری امپریالیسم بسیار مهم است چرا که افرادی وجود دارند - و عموما با نیت خیر - که معتقدند امپریالیسم روپین تن است. غول امپریالیسم اما ضربه ناپذیر نیست. این امر، اما باعث جدی تر شدن تهدید می شود چرا که امپریالیسم بتدریج به نقاط ضعف خود پی برده و برای ممانعت از ضربه خوردن به خشونت روی می آورد. حمله به ونزوئلا و به کارگیری خشونت نشانه ای از این ضعف است؛ ضعف ایدئولوژیک.

امریکای لاتین با آنچه که 5 سال پیش شاهد آن بودیم تفاوت هایی اساسی کرده است. من، گذشته از احترامی که برای سایرین قایل هستم، اما واقعا امکان اظهار نظر در مورد شرایط داخلی سایر کشورها ندارم.

در ونزوئلا، در دو سال نخست، بسیاری از همراهانم، مرا به شدت مورد انتقاد قرار داده و از من می خواستند که با اتخاذ موضعی رادیکال تر روند اصلاح امور را تسریع کنم. من اما معتقد بودم که زمان مناسب فرا نرسیده است، چرا که هر فرآیندی دارای مراحل مختلف است. هم زمان، توجه داشته باشید که هر فرآیندی دارای مراحل متعددی است. روند طی این مراحل نه تنها با شرایط داخلی کشور در ارتباط است بلکه باید وضعیت و شرایط بین المللی را نیز در نظر گرفت.

شما می توانید با من مخالفت کنید اما من خطاب به شما می گویم که من به «لولا» علاقمندم، او مرد خوبی است و قلبی بزرگ دارد. او یک برادر و یک هم رزم خوب است. من مطمئن هستم که ما به همراه لولا و مردمان برزیل، نستور کرشنر و مردم آرژانتین، تابارز و اسکونز

و شهروندان اروگوئه، راه را به سمت و سوی تحقق رویایی امریکایی لاتینی متحد و متفاوت  
گشوده و طی خواهیم کرد.

راه روشن